نشریه فرهنگ و ارتقای سلامت فرهنگستان علوم پزشکی
سال پنجم، شماره اول، بهار ۱۴۰۰، صفحات ۱۱۶ تا ۱۲۴

پژوهشی

رویکردی انتقادی به گفتمان «سلامت» در رسانه: براساس نظریه‌های انتقادی ـ اجتماعی هابرماس

فاطمه بنویدی[1*]

چکیده

زمینه و هدف: در دو دهه اخیر مفهوم «سلامت» از دامنه شمول کاربردی چنان گسترده‌ای برخوردار شده است که دیگر نمی‌توان فقط با اتکا به نظریه‌های سنتی و قراردادی و کلاسیک به تعریف یا تبیین آن پرداخت. اکنون سلامت به‌عنوان یکی از بخش‌های مورد توجه در حوزه‌های میان‌رشته‌ای قرار دارد. یکی از این حوزه‌ها، رسانه و سلامت است، زیرا رسانه می‌تواند بر روی هوشمندسازی مخاطب و تلاش در تغییر رفتار شهروندان در حوزه سلامت مؤثر باشد. این مقاله سعی دارد به کیفیت توفیق این مسئله [رسانه و سلامت] با رویکرد انتقادی‌ـ اجتماعی و قرائت هابرماسی بپردازد. از نظریه کنش ارتباطی و تقابل دوگانه جهان‌زیست و نظام هابرماس استفاده شده است تا به اصلی‌ترین سؤال مقاله پاسخ داده شود: «آیا رسانه در اهمیت مقوله سلامت برای شهروندان مفید بوده است؟»

روش: ابتدا مفاهیم کلیدی رویکرد نظری هابرماس توضیح داده می شود؛ سپس، با استفاده از مفاهیم و عقاید هابرماس، موضوعات و مسائل مربوط به سلامت که از نظر تجربی مسائل قابل تحقیق هستند و تأثیر قدرتمندی دارند، بررسی و پاسخ سؤالاتِ تحقیق مشخص می‌شود.

یافته‌ها: پژوهش‌هایی که در حوزه سلامت انجام شده است بیانگر نقش و اهمیت ویژه این حوزه در استمرار حیات فردی و اجتماعی نسل بشر می‌باشد. این پژوهش‌ها از یک‌سو گرایش بسیار گسترده به سمت همکاری و ادغام با علوم رفتاری و زیست پزشکی برقرار کرده و از سویی دیگر نزدیکی و تقارنی با علوم اجتماعی انتقادی، نظریه اجتماعی و نقد فرهنگی نشان می‌دهد.

نتیجه‌گیری: براساس قرائت هابرماس این نتیجه حاصل شده است که از مهم‌ترین دلایل بی‌توجهی شهروندان به مقوله سلامت و ناموفق بودن عملکرد رسانه‌ها در این زمینه، فقدان توازن میان عقلانی‌شدن نظام و عقلانی‌شدن جهان‌زیست و استفاده از کنش راهبردی به‌جای کنش ارتباطی است. همچنین این فقدان منجر به تخصص‌زدایی، به مخاطره افتادن اعتماد در تعامل پزشک‌ـ بیمار و پدیده‌های کلانی چون مشتری‌گرایی و مصرف‌گرایی شده است.

کلید واژه‌ها: آموزش بهداشت، رسانه‌های اجتماعی، نظریه اجتماعی

مقدمه

هابرماس، فیلسوف، جامعه‌شناس آلمانی و نظریه‌پردازی است که در چهارچوب سنت «نظریه انتقادی» گام برمی‌دارد و طی چند دهه حیات فکری خویش، در زمینه مقابله با انواع سلطه‌ها به‌خصوص سلطه‌های فکری که به‌طور نامحسوسی افراد جوامع را تحت سیطره خود قرار می‌دهند، تلاش کرده است.مسئله اصلی هابرماس، انحراف جامعه مدرن از مسیر اصلی آن یعنی عقلانیت ابزاری است. جامعه‌ای که می‌خواست آزادی را برای بشر به ارمغان آورد؛ اما در دام سلطه و سرکوب گرفتار آمد. (۱) او معتقد است آنچه انسان مدرن را در ورطه بحران فروبرده است، عدم ارتباط اصیل وی با دیگری است. بدین منظور در دوره دوم حیات فکری خود، نظریه کنش ارتباطی را به‌عنوان راه حلی برای انحراف مدرنیته مطرح می‌کند. در این مرحله او حوزه‌های معرفتی متفاوت از جمله زبان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و فلسفه را درهم می‌آمیزد. به‌طورکلی، سهم هابرماس درمجموعِ تلاش‌ها و اقدامات به عمل آمده برای درک ماهیت تحولات اجتماعی در بستر سرمایه‌داری جهانی، سهمی بسیار اساسی و محوری است.

از جمله مسائلی که امروزه مورد مطالعه و پژوهش قرارگرفته موضوع «سلامت» است؛ اینکه: مسئله سلامت و مراقبت سلامت در حوزه‌های فردی و اجتماعی و نقد اجتماعی، واجد چه جایگاهی است؟ سلامت و

۱. * نویسنده مسئول: استادیار فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران benvidi@honar.ac.ir

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-09-05]

مراقبت‌های سلامت چگونه بیانگر تحولات اجتماعی گسترده‌تر هستند؟رویکرد نظریه‌ها، الگوها و پارادایم‌های علوم اجتماعی به‌ویژه نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت و قرائت هابرماسی آن در برخورد با مسئله سلامت و نابرابری‌های آن در جوامع معاصر چگونه است؟

نوذری در مقدمه کتاب *هابرماس، نظریه انتقادی و سلامت*، دو واژه «بهداشت» و «سلامت» را از هم متمایز می‌کند. «بهداشت معادل معنایی و کارکردی واژه لاتین hygiene است و معادل معانی چون تمیزی، پاکیزگی و عاری از آلودگی بودن و معادل sanitary و sanitation است. این واژه که برگرفته از نام الهه سلامت در یونان باستان، یعنی هوژیا (هایژیا) hygeia است به نظریه‌هایی اطلاق می‌شود که به‌منظور تأمین و حفظ سلامت فرد، جامعه و عموم تدوین و اعمال می‌شود و معمولاً به دانش یا علم سلامت نیز موسوم است. در حالی‌که سلامت Health کیفیت یا حالتی است که در نتیجه رعایت دستورها، مقررات و قواعد بهداشتی تأمین و حفظ می‌شود و در نقطه مقابل بیماری قرار دارد. بنابراین باید توجه داشت و از خلط این دو مفهوم (سلامت و بهداشت) احتراز جست.» (۲)

در دو دهه اخیر مفهوم سلامت از دامنه شمول کاربردی چنان گسترده‌ای برخوردار شده است که دیگر نمی‌توان فقط با اتکا به نظریه‌های سنتی و قراردادی و کلاسیک به تعریف یا تبیین آن پرداخت. به عقیده نوذری، اکنون سلامت به صورت پدیده‌ای روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و حتی سیاسی مورد توجه نظریه‌پردازان اجتماعی و انتقادی قرار دارد، نه فقط به منزله یک موضوع اختصاصی مربوط به امور شخصی افراد یا مربوط به حوزه پزشکی. از سوی دیگر، چندین حوزه مطالعاتی فرعی نیز برای بررسی و تحقیق درباره آن به‌وجود آمده است، از جمله روان‌شناسی سلامت و جامعه‌شناسی سلامت که تحقیقات گسترده‌ای را در سطح خرد و کلان به خود اختصاص داده‌اند و خود نیز به صورت رشته‌های مطالعاتی و تحقیقاتی مستقلی درآمده‌اند. (۲)

روش

ابتدا مفاهیم کلیدی رویکرد نظری هابرماس توضیح داده می‌شود، نظریه‌ها، الگوها و پارادایم‌های انتقادی جامعه به‌ویژه قرائت هابرماسی آن به نمونه‌های مشخصی در حوزه سلامت بسط و تسری داده می‌شود؛ زیرا بسیاری از آرا و نظریه‌های هابرماس ربط و مناسبت چشمگیری با حوزه سلامت دارند. سپس، با استفاده از مفاهیم عقلانیت، کنش ارتباطی یا مفاهمه‌ای، تقابل جهان‌زیست و نظام و ارتباط این مفاهیم با بحث سلامت، آرا و عقاید هابرماس را بر موضوعات و مسائل مربوط به سلامت که از نظر تجربی مسائل قابل تحقیق هستند و تأثیر قدرتمندی دارند، بررسی و پاسخ دو سؤال زیرعنوان می‌شود: اول اینکه چرا افراد به سلامتی خود اهمیت نمی‌دهند؟ و دوم اینکه چرا رسانه‌ها و برنامه‌های مرتبط با حوزه سلامت نتوانسته‌اند تأثیر مثبت روی سلامت مردم بگذارند و مقوله سلامت را برای افراد دارای اهمیت کنند؟

بخش اول: کلید واژگان اندیشه انتقادی هابرماس

«حوزه عمومی (public sphere)»، «کنش ارتباطی یا مفاهمه‌ای (communicative Action)» و «جهان‌زیست و نظام (Lifeworld and System)» را می‌توان کلیدی‌ترین مفاهیم در اندیشه هابرماس دانست که در پیوند با یکدیگر به اندیشه سیاسی او نظم می‌بخشند.

حوزه عمومی

نخستین کتاب هابرماس *تحول ساختاری در حوزه عمومی* بود که در سال ۱۹۶۲ منتشر شد. حوزه عمومی کلیدواژه‌ای است که پیش‌تر هم به کار رفته؛ اما ساخته و پرداخته هابرماس است. منظور او از آن، قلمروی است که دولت اخلاقاً و منطقاً نباید به آن وارد شود یا قصد تسلط بر آن را داشته باشد. حوزه عمومی، عرصه روابط انسان‌ها با یکدیگر است.او حوزه عمومی را به‌مثابه شبکه‌ای برای دادوستد و بیان دیدگاه‌ها و اطلاعات تعریف می‌کند و می‌گوید: «منظور ما از حوزه عمومی در وهله اول قلمروی از زندگی ماست که در آن چیزی شبیه به افکار عمومی می‌تواند شکل بگیرد. دسترسی به این قلمرو برای تمامی شهروندان تضمین شده است. در گفت‌وگویی که در آن افراد خصوصی گردهم می‌آیند تا پیکره عمومی را شکل دهند، بخشی از حوزه عمومی شکل می‌گیرد.» (۳)بنابراین، مهم‌ترین ویژگی حوزه عمومی این است که اشخاصِ خصوصی گردهم جمع می‌شوند تا درخصوص علائق عمومی به بحث بپردازند. در این فضای بحث آنچه مهم است «استدلالات بهتر» و بنابراین «برتر» است. ویژگی مهم دیگر حوزه عمومی، نوعی مراوده و دادوستد اجتماعی است که در آن تفاوت‌های منزلتی و اجتماعی چندان اهمیتی ندارند. نابرابری‌های «سیاسی‌ـ اجتماعی و فرهنگی را نمی‌توان محو کرد؛ بلکه باید داخل پرانتز قرار داد.» (۴) چنین به نظر می‌رسد که«گفتگو»، عنصر اصلی و مرکزی در حوزه عمومی هابرماس است.

کنش ارتباطی

اثر دو جلدی هابرماس یعنی *نظریه کنش ارتباطی* در سال ۱۹۸۱ در آلمان منتشر شد. از آنجا که نظریه هابرماس شناخته شده است، در اینجا به توضیح مختصری بسنده می‌کنیم.

بدون شک یکی از ستون‌های نظریه کنش ارتباطی هابرماس، نظریه کنش عقلانی وِبر است. نظریه کنش ارتباطی در مجموعه اندیشه هابرماس با مفهوم مهم دیگری به نام «عقلانیت ارتباطی (communicative rationality)»مرتبط می‌شود. هابرماس برخلاف وبر، عقلانیت را با عقلانیت ابزاری یکی نمی‌داند. زیرا «عقلانیت ابزاری (Instrumental Rationality)» ناظر به عقلانیتی است که بر روند گزینش ابزار برای نیل به اهداف معین‌ـ غالباً مادی‌ـ حاکم است و آن را هدایت می‌کند. هابرماس این نوع عقلانیت را در

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-09-05]

نقطه مقابل «عقلانیت ارتباطی» قرارمی‌دهد که مبین فعالیت‌های مربوط به اندیشه و تأمل درباره مفروضات پس‌زمینه‌ای ما درخصوص جهان و «برجسته‌کردن هنجارهای زیربنایی ما، زیرسؤال بردن و مناقشه و مذاکره قرار دادن آن‌ها» است. (۵) به‌طورکلی، تفاوت عمده‌ای که از بین بی‌شمار تفاوت‌های موجود بین عقلانیت ارتباطی و عقلانیت ابزاری می‌توان نام برد این است که عقلانیت ارتباطی به سمت «تفاهم» سوگیری می‌کند؛ اما عقلانیت ابزاری به «سلطه» گرایش دارد.

هابرماس در این کتاب در تبیین کنش ارتباطی می‌نویسد: «در مقابل کنش راهبردی و ابزاری، من از کنش ارتباطی سخن می‌گویم، آنجا که کنش‌های کارگزاران نه از طریق محاسبات خودخواهانه موفقیت؛ بلکه از طریق عمل «حصول تفاهم» هماهنگ می‌شود. در کنش ارتباطی مشارکت‌کنندگان در وهله اول به سوی موفقیت‌های فردی خود سمت‌گیری نمی‌کنند، آن‌ها هدف‌های فردی خود را تحت شرایطی دنبال می‌کنند که بتوانند نقشه‌های کنش خود را برمبنای تعاریف مشترک از وضعیت هماهنگ کنند.»(۶) در مورد مفهوم «حصول تفاهم» که مؤلفه کلیدی فهم کنش ارتباطی به‌شمار می‌رود، باید توجه داشت که مراد از این اصطلاح، رسیدن به هم‌فهمی دو طرفه در کنش ارتباطی بوده و بنا به گفته خودِ هابرماس، مراد از آن، فرایند رسیدن به توافق در میان فاعلان در مقام گوینده و عمل‌کننده است. (۶)درواقع، کنش ارتباطی تنها در بستر جهان‌زیست می‌تواند این کار را انجام دهد. به‌عبارتی، «جهان‌زیست زمانی‌که به نوبه خود، خود را تنها از طریق کنش‌های جمعی جاری بازتولید می‌کند، هم افق شرایط کلامی و هم منبع تفاسیر را شکل می‌دهد.»(۶)

بنابراین، حوزه عمومیِ هابرماس بر کنش ارتباطی استوار است و این کنش نیز به نوبه خود از ابزار «زبان» استفاده می‌کند. نقش و جایگاه زبان در نظریه کنش ارتباطی هابرماس جای تأمل عمیق دارد. (۷)او زبان را به‌عنوان محملی برای رهایی سوژه از سرکوب و سلطه شناسایی می‌کند. او از نظریه کنش کلامی (گفتاری) آستین و نظریه توانش چامسکی استفاده می‌کند.

هابرماس نظریه کنش ارتباطی خود را برمبنای نظریه توانش چامسکی بنامی‌کند تا شرایط عام امکان فهم متقابل را به اثبات برساند. (۸) به بیان ساده، «نظریه توانش زبان چامسکی، اصول یا قواعد پایه‌ای دستور زبان را که میان تمامی ابنا بشر مشترک است کشف می‌کند و نظریه کنش ارتباطی زبانی هابرماس، آن را در حوزه جامعه‌شناسی و ارتباطات اجتماعی وارد می‌کند. بدین معنا در حالی‌که نظریه توانش چامسکی می‌کوشد توانایی‌ها و فرایندهای بالقوه سخن‌گویان آرمانی یک زبان برای بیان جملات صحیح را نشان دهد، نظریه کنش ارتباطی هابرماس شرایط عام عملی فهم متقابل کنشگران از طریق گفتگویی زبان را آشکار می‌سازد.» (۹) البته نظریه کنش ارتباطی هابرماس برای تکمیل در بُعد زبانی به یک نظریه دیگر متوسل می‌شود و آن نظریه کنش کلامی آستین است.

هابرماس در مقاله «پراگماتیسم عام»به این مسئله می‌پردازد. با الهام از پوپر سه جهان را ازهم متمایز می‌سازد، جهان عینی، جهان ذهنی و جهان بین‌الاذهانی. سپس تلاش می‌کند نظریه کنش کلامی آستین را با این سه جهان تطبیق دهد. (۱۰)نظریه «کاربردشناسی صوری زبانِ (Formal pragmatics)» آستین نقطه مناسبی در اختیار ما قرارمی‌دهد. این نظریه مبتنی است بر «تمایزی که آستین بین سه نوع عمل کلامی قائل می‌شود: الف) کنش بیانی یا لفظی (locutionary act)، ب) کنش غیربیانی یا غیرلفظی (illocutionary act)،ج) کنش فرالفظی یا تأثیری (perlocutionary act)» (۱۰)هر گوینده با استفاده از اعمال کلامی بیانی یا لفظی از طریق بیانِ یک وضع یا حالت چیزی را می‌گوید. با استفاده از اعمال کلامی غیربیانی، گوینده با گفتن چیزی کنشی را انجام می‌دهد، عموماً از طریق یک فعل اجرایی در قالب اول شخص در زمان حال و سرانجام هر گوینده با استفاده از اعمال کلامی فرالفظی یا تأثیری در حقیقت تأثیری را در شنونده یا مخاطب ایجاد می‌کند. هابرماس این سه نوع عمل کلامی(speech act)را در قالب «تکیه کلام‌های» زیر بیان می‌کند: «گفتن چیزی، عمل کردن از طریق گفتن چیزی، ایجاد چیزی در نتیجه عمل کردن از طریق گفتن چیزی.» (۶)

بنابراین از نظر هابرماس، «کنش ارتباطی» نوعی کنش متقابل (interaction) است که با میانجیگری زبان صورت می‌گیرد و در آن تمام گویندگان سعی می‌کنند با دنبال کردن یک رشته اهداف غیربیانی یا غیرلفظی به توافقی دست یابند که مبنای لازم برای هماهنگ‌سازی اجماعی آن دسته از برنامه‌های کنش را که به‌طور انفرادی پی‌گیری می‌شوند، فراهم می‌سازد. از سوی دیگر، «کنش راهبردی» نیز زمانی رخ می‌دهد که دست‌کم یک گوینده قصد ایجاد تأثیرات فرالفظی بر شنونده یا شنوندگان خود داشته باشد. پیامدها یا تأثیرات فرالفظی (perlocutionary effects) «زمانی رخ می‌دهند که گوینده به جهت‌گیری معطوف به موفقیت عمل کند و در نتیجه، اعمال کلامی را به ابزاری بدل سازد برای تحقق اهدافی که ارتباط محتملی با معنای مطالب گفته شده دارند.» (۶)خلاصه کلام اینکه کنش ارتباطی معطوف به درک است و کنش راهبردی معطوف به موفقیت و پیروزی است.

لازم به ذکر است، هابرماس کنش راهبردی را به پنهان و آشکار تقسیم می‌کند. از نظر او زمانی‌که گوینده با صراحت اهداف غیربیانی یا غیرلفظی را دنبال می‌کند، با نوعی جهت‌گیری معطوف به موفقیت

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-09-05]

عمل می‌کند نه معطوف به درک. هابرماس این نوع کنش را «کنش راهبردی آشکار (open strategic action)» می‌نامد. اما زمانی‌که گویندگان اعمال کلامی را برای اهداف فرالفظی یا تأثیرگذار به خدمت بگیرند، در آن صورت به آن «کنش راهبردی پنهان (concealed strategic action)» اطلاق می‌شود. در هر دو مورد کنش راهبردی آشکار یا پنهان «توافق بالقوه برای نیروی الزام‌آورِ دلایل مناسب بلااستفاده باقی می‌ماند.» (۲) این توان بالقوه یا استعداد و امکان نهفته تنها در کنش ارتباطی صورت تحقق عملی به خود پیدا می‌کند، یعنی زمانی‌که اعمال غیربیانی به بیان داعیه‌های اعتباری قابل نقد بپردازند. به عقیده هابرماس، در بستر کنش ارتباطی تمام اعمالِ قابل‌فهم به بیان یا اقامه داعیه‌های اعتباری قابل نقد ناظر به صدق، درستی، مناسبت یا توجیه‌پذیری و خلوص می‌پردازند. (۱۰) به‌عبارتی، گویندگان می‌توانند شنوندگان را به‌گونه‌ای عقلانی تحریک کنند تا اعمال کلامی آنان را بپذیرند، زیرا می‌توانند در صورت لزوم، برای ارائه دلایل مناسبی که در مقابل انتقادات شنوندگان علیه داعیه‌های اعتباری مقاومت به خرج دهند، «تضمین‌های لازم را بدهند.»

چنین به نظر می‌رسد، هابرماس بیشتر بر کنش کلامی غیربیانی تمرکز می‌کند و تلاش می‌کند آن را به سطح نظریه اجتماعی ارتقا دهد. در واقع، تلاش می‌کند شرایط زبانی و زمینه‌ای تعامل و تفاهم را بازسازی کند. بدین معنا که او شرایط آرمانی گفتگوی عقلانی و آزادِ گویندگان و شنوندگان را تشریح می‌کند که از آن تحت عنوان «وضعیت کلامی مطلوب (Ideal Speech Situation)» نام می‌برد. براساس چنین وضعیتی، گویندگان و شنوندگانِ آزاد و عقلانی با رعایت هنجارهای گفتگو به تعامل زبانی معطوف به تفاهم می‌پردازند و در نهایت استدلال برتر، بر دیگران غلبه می‌یابد.

به‌طورکلی، هابرماس با ترکیب نظریه توانش زبانی چامسکی که قواعد عامی را فرض می‌گیرد که میان تمامی سوژه‌ها مشترک است و آنان را قادر می‌سازد تا به ارتباط زبانی یکدیگر بپردازند، با نظریه کنش کلامی آستین، که براساس آن سوژه‌ها حین کنش کلامی هم نیات خود را ابراز می‌کنند، هم حقیقتی را بیان می‌کنند و هم درون زمینه هنجاری و زبانی مشترک می‌توانند به تفاهم بین‌الاذهانی دست یابند، تلاش می‌کند از محدودیت‌های فلسفه آگاهی سوژه محور از نوع کانتی فراتر رود و کنش زبانی بین‌الاذهانی را پایه‌گذاری کند.

هابرماس در روند تبیین نظریه کنش ارتباطی از مفهومی به نام «جهان‌زیست» بهره می‌گیرد و این مفهوم را در برابر مفهوم «نظام» قرار می‌دهد. در ادامه به توضیح این دو مفهوم می‌پردازیم.

جهان‌زیست و نظام

جهان‌زیست به معنای عرصه زندگی مشترک اجتماعی و عرصه دانش‌ها که نحوه زیست ما را در جهان انسان‌ها رقم می‌زند، پیش از هابرماس در آثار هوسرل و آلفردشوتز نیز مطرح شده است. هدف آن‌ها درک جدیدی از رابطه علم، جامعه و تجربه زیسته بشری بود. (۱۱) جهان‌زیست برای این متفکر فرانکفورتی خاستگاه معانی فرهنگی، همبستگی های اجتماعی و هویت شخصی است و روابط نمادین، ساختارهای هنجاری، جهان معنا، عمل ارتباطی و تفاهمی مبنای آن را تشکیل می‌دهد. در جهان‌زیست «انبانی از الگوهای تفسیری، به طرزی زبانی، سازماندهی می‌شود.» (۱۲)

هابرماس در تبیین کلیدواژه جهان‌زیست ابتدا عرصه پیشروی بشر در جامعه را به دو بخش عرصه خصوصی و عرصه عمومی تقسیم می‌کند. او برای نامیدن این دو عرصه متفاوت از دو واژه«نظام» و «جهان‌زیست» استفاده می‌کند. از نظر او «جهان‌زیست یا همان عرصه عمومی، عرصه فعالیت فرهنگ، شخصیت [شاید هویت] و جامعه است، حال اینکه نظام بر عناصری همچون سیاست، اقتصاد و خانواده استوار است. نظام، همان فرایند عقلانیت ابزاری است که حوزه‌های عمده‌ای از جهان‌زیست را تسخیر کرده است.از زاویه‌ای دیگر می‌توان جهان‌زیست را دنیای مردم و نظام را دنیای دولت و اصحاب قدرت و ثروت نامید. بی‌دلیل نیست که هابرماس «پول» و «قدرت» را عناصر اصلی نظام قلمداد می‌کند.» (۶) او در این زمینه می‌گوید: «جهان‌زیست آن افق معنایی است که در فرایند کنش‌های ارتباطی شکل گرفته و اکنون به صورت پس‌زمینه در هر کنش ارتباطی عمل می‌کند. به‌عبارت روشن‌تر، جهان‌زیست آن بخش از عرصه عمومی است که با محوریت عقلانیت انتقادی، تمامی حوزه‌های علم، هنر، مذهب، آداب و رسوم، افکار عمومی، ورزش، مد و سبک زندگی را در برمی‌گیرد.» (۶)

هابرماس همچنین از تمایز بین نظام و جهان‌زیست برای انتقاد از جامعه معاصر استفاده کرده و استدلال می‌کند که در عصر سرمایه‌داری پیشرفته، حوزه‌های وسیعی از جهان‌زیست در درونظام مستحیل و برحسب سیستم اقتصادی و نظامِ قدرت بازسازی شده است. از دید او درجوامع صنعتی جدید، کنش معقول و ابزاری، حوزه کنش ارتباطی را درخود هضم کرده و اعمال متکی بر محاسبات عقلانیت ابزاری، بخش اعظم کنش‌های افراد را تشکیل می‌دهد. او حاصل وضعیت فعلی سلطه نظام بر جهان‌زیست را «ازدست رفتن معنا، تزلزل هویت جمعی،بی‌هنجاری، بیگانگی و شئ‌گونگی جامعه قلمداد می‌کند.» (۹)در واقع، هابرماس با سوءظن بسیار به رشد «نظام» می‌نگرد. از این‌رو، نگرش او به نظام همان تردید و تزلزل وبر را در خود دارد: یعنی «در عین اینکه ناگزیری آن و منافعی را که با خود می‌آورد می‌بیند؛ اما در آن تهدید بالقوه هم نسبت به یکپارچگی جهان‌زیست، کنش ارتباطی و عقلانیت ارتباطی تشخیص می‌دهد.» (۱۳) برهمین اساس، هابرماس در نظریه کنش

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-09-05]

ارتباطی به یک رهیافت تلفیقی‌تر برای نظریه‌پردازی اجتماعی روی آورده است. او میان جهان‌زیست و نظام اجتماعی گسترده‌تر و خرده نظام‌های آن تمایز قائل می‌شود. به‌عبارتی،«میان عقلانیت نظام اجتماعی و عقلانیت جهان‌زیست تمایز قائل می‌شود. در حالی‌که عقلانیت اجتماعی مستلزم نهادمندی یک نظام هنجاربخش است، عقلانیت جهان‌زیست مستلزم روا داشتن کنش‌های متقابلی است که تحت هدایت توافق‌های مبتنی بر هنجارها نیستند؛ بلکه مستقیم یا غیرمستقیم تحت‌تأثیر توافق‌هایی هستند که از رهگذر تفاهم ارتباطی به‌دست می‌آیند.» (۱۴)بنابراین، عقلانیت جهان‌زیست مستلزم این است که انسان‌ها آزادانه با یکدیگر به توافق برسند، نه اینکه تحت‌تأثیر نیروهای خارجی به این توافق دست یابند. هابرماس پس از تمایز قائل شدن میان این دو سطح به این استدلال روی می‌آورد که در جهان معاصر، عقلانیت به صورت متعادل در هر دو سطح رشد نکرده، زیرا نظام اجتماعی سریع‌تر از جهان‌زیست عقلانی شده است. در نتیجه، جهان‌زیست تحت چیرگی یک نظام اجتماعی عقلانی شده درآمده است. بر اثر همین وضع، زندگی روزانه دچار فقر شده و «جهان‌زیست بیش‌ازپیش بی‌مایه گشته است.» (۱۴)

بخش دوم: تحلیل یافته‌ها

با توجه به مباحث مطرح شده در این بخش ما آرا و عقاید هابرماس را بر موضوعات و مسائل مربوط به سلامت که از نظر تجربی مسائل قابل تحقیق هستند و تأثیر قدرتمندی دارند، بررسی می‌کنیم و به سؤالاتی که در ابتدا مقاله مطرح کردیم، پاسخ می‌دهیم.

چرا با توجه به برنامه‌های آموزشی که از طریق رسانه درباره مقوله سلامت پخش می‌شود، مردم به سلامت خود همچنان بی‌توجه هستند؟ چرا رسانه نتوانسته نقش خود را در حوزه سلامت به خوبی ایفا کند؟ رسانه و زبان پزشکی چگونه باعث مستعمره شدن جهان‌زیست شده است؟ آیا این مستعمره شدن بر روی برخورد پزشکان و شهروندان تأثیر گذاشته است؟ در گفتمان سلامت در رسانه کنش ارتباطی چه جایگاهی دارد؟ نقش دولت در گفتمان سلامت چیست؟

زبان رسانه و مستعمره شدن جهان‌زیست

مهم‌ترین عنصر رسانه، زبان است. رسانه با استفاده از زبان با هدایت آگاهانه و ناآگاهانه شنوندگان به سوی مقصد نهایی مورد نظر و خاص به ارتباط تحریف شده کمک می‌کند. زبان رسانه آگاهانه یا ناآگاهانه شنونده را تحت کنترل خود درمی‌آورد و باعث می‌شود که درک شنونده در درون نظامِ کنش عقلانی هدفمند یعنی در چارچوب زبان فنی جذب و مستحیل شود.

در نتیجه، زبانِ رسانه موجب توسعه و حفظ نوعی تمایل به سرکوب و مستعمره کردن جهان‌زیست و مستعمره‌زدایی از آن مستلزم قدرت گرفتنِ شنونده است. به‌عبارتی، زبان فنی باعث مستعمره شدن جهان‌زیست شده است. برای حل این مشکل و برای اینکه بتوانیم رسانه مؤثرتری داشته باشیم باید بتوانیم زبان فنی را به زبان جهان‌زیست برگردانیم. چنین به نظر می‌رسد، امروزه در رسانه، زبانِ جهان‌زیست به‌طور کامل از صحنه غایب است. همچنین امروزه رسانه‌ها به‌صورت نظام تخصصی فوق‌العاده قدرتمندی درآمده‌اند که بسیاری از شرایط و موقعیت‌ها را به‌گونه‌ای اداره می‌کنند که آنها را از حوزه عمومی خارج و به‌جایی منتقل می‌کنند که از آنجا می‌توان مناسب و مفید بودن تعاریف را به چالش کشید. بنابراین، عقلانیت محدودِ هدفمند- ابزاری که بر نظام‌های تخصصی سیطره دارد، به مستعمره کردن جهان‌زیست می‌پردازد. در نتیجه، ارزش‌ها و دغدغه‌ها و سبک تعامل ارتباطی نیل به درک جهان‌زیست کنار گذاشته می‌شوند و درعوض برخوردها، رفتارها و چیزی که موفقیت محسوب می‌شود از جانب کارورزانِ متخصص شناسایی و تعریف می‌شوند.

زبان پزشکی و مستعمره شدن جهان‌زیست

یکی از برنامه‌هایی که از رسانه پخش می‌شود، برنامه‌هایی با موضوع سلامت است. این برنامه‌ها با اینکه مخاطب زیادی دارند؛ اما نتوانستند مقوله سلامت را برای مردم با اهمیت کنند. به‌عبارتی، چرا رسانه نتوانسته تعاملی بین پزشکان و شهروندان و حتی بیماران برقرار کند؟ از دلایل مهم آن این است که خود زبان پزشکی باعث مستعمره شدن جهان‌زیست شده و به‌عبارتی، در زبان پزشکی «کنش ارتباطی» در برابر «کنش راهبردی» است.

در اینجا از تمایز هابرماس بین «کنش عقلانی هدفمند» و «کنش ارتباطی» استفاده می‌کنیم. مورد نخست، عقلانیتی فنی و ابزاری است که در نظام‌های اجتماعی مانند نظام‌های رفاهی و در بازار وجود دارد. مورد دوم، شکلی از تعامل زبانی است که هدف آن نیل به تفاهم است. «پارادوکس عقلانیت را باید در شیوه یا روشی دید که طی آن نظام‌های اجتماعی به مستعمره کردن جهان‌زیست (که در آن تعامل اجتماعی و فرهنگ حمایت وبازتولید می‌شوند) می‌پردازند، با عقلانیتی که دارای ویژگی‌ها و تأثیرات مثبت و منفی است.» (۱۵)

این تحلیل با پزشکی جور درمی‌آید، به دلیل راه‌هایی که طی آن تخصص پزشکی به صورت عامل واسطه مستعمره شدن جهان‌زیست عمل می‌کند. تخصص پزشکی با اتکا به دانش رسمی که به کمک آن خود را به‌عنوان «کنش عقلانی هدفمند» عرضه می‌دارد، عزت و احترام اجتماعی کسب می‌کند. (۲) این امر نتایج مثبتی در پی دارد، زیرا پزشکی سهم مهمی در تأمین منافع عمومی ایفا می‌کند. در عین‌حال پیامدهای منفی نیز در پی دارد، که آن؛ استفاده از دانش رسمی برای مشروع جلوه دادن منافع قدرتمندان است. جایگاه پزشکی در جهان با تناقض همراه است، دقیقاً به دلیل این داعیه که بیش از حد به حال جامعه سودمند است و به این دلیل که نقش عمده‌ای در نظام‌مند کردن گرایش‌های مدرنیته متأخر

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-09-05]

ایفا می‌کند؛ اما در نظام سرمایه‌داری پیشرفته نوعی تمایل به سمت ارتباط تحریف شده نظام‌مند وجود دارد. مناقشه عمومی دائماً بر اثر دستکاری و تحریف اذهان و نفوذ رسانه‌های قدرتمند، دستخوش تحریف و کژدیسگی می‌شود. این روند ممکن است به یأس و ناکامی و افزایش بدبینی منجر شود، در حالی‌که مناقشه‌ها تحت سلطه و سیطره متخصصان قرارمی‌گیرند. مطالبات و مقتضیات فنی گفتمان در مدرنیته عالی و پیشرفته به ظهور نیازمندی‌های ترمینولوژیکی می‌انجامد که فراتر از قوه فهم توده مردم عادی هستند و مناقشه را به کسانی محدود و منحصر می‌کنند که قادر به استفاده از واژگان فنی پذیرفته شده هستند. در همین حال، سیاست‌مداران و سیاست‌گذاران به زبان جهان‌زیست متوسل می‌شوند تا به روند نظام‌مندسازی بیشتر مشروعیت بخشند ضمن آنکه از ابداع و ابتکار ابزارهای سِری و مرموزِ جدید، مبهم و پیچیده برای برگرداندن پیامدها و تبعاتِ سیاستگذاری‌های خود به درون کل جامعه غافل نمی‌مانند. (۲) به‌عنوان مثال، ژنتیک جدید و فناوری مربوط به آن به پزشکی این اجازه را داده‌اند و خواهند داد تا بیش از همیشه در اعماق بدن به کندوکاو و معاینه بپردازند. این جریان‌ها توانمندی آن را دارند که نقش پزشکی را در نظارت سیاسی و فنی بر افراد افزایش دهند. در هر صورت ما باید از علم ژنتیک جدید که در حال رسوخ هرچه عمیق‌تر نگاه بالینی به درون بدن‌ها و جماعات است فراتر رویم و به بررسی راه‌هایی بپردازیم که طی آن افراد و گروه‌ها به تعامل با این جریان‌های علمی می‌پردازند.

همچنین کاربردشناسی صوری زبان هابرماس تناسب روشنی برای برخوردهای پزشک - بیمار دارد، زیرا پزشکان به لحاظ تاریخی طرفدار کنش راهبردی آشکار بوده‌اند. مثل اینکه «من پزشک هستم، من بهتر می‌دانم.» این نوع کنش در حال حاضر دیگر چندان قابل قبول نیست. در این بسترِ تعدیل شده، تحلیل هابرماس درباره کنش راهبردی پنهان، فایده و کاربرد خاصی دارد و این مفهومی است نه تنها شامل فریب آگاهانه یا تدبیر، مثل زمانی‌که پزشک از اصطلاحات فنی پزشکی برای واداشتن بیمار به اطاعت یا جلب رضایت بیمار کج‌خلق و یک‌دنده استفاده می‌کند؛ بلکه شامل فریب ناآگاهانه یا مفاهمه دستخوش تحریف منظم نیز هست، مثل زمانی‌که پزشک و بیمار هیچ‌کدام نمی‌دانند که این کنش راهبردی است که غلبه دارد نه کنش ارتباطی. مفهوم مفاهمه دستخوش تحریف نظام‌مند امکان آن را که پزشکان یا بیماران با نوعی جهت‌گیری معطوف به کسب موفقیت، نه نیل به درک و در عین‌حال، همراه با خلوص و صمیمیت و از روی حسن نیت عمل کنند نیز منظور می‌دارد.

بنابراین، زبان پزشکی کنش راهبردی یا کنش معطوف به موفقیت است. پزشکانی که از زبان پزشکی استفاده می‌کنند این شیوه را به خدمت می‌گیرند، با «هدایتِ» آگاهانه یا ناآگاهانه بیماران به سوی مقصد نهایی مورد نظر و خاص به مفاهمه تحریف شده کمک می‌کنند. زبان پزشکی نگرش علمی را بر نگرش طبیعی برتر می‌داند. زمانی‌که پزشک آگاهانه یا ناآگاهانه برخورد با بیمار را تحت سلطه یا کنترل خود درمی‌آورد، این امر به‌طور مشخص این تأثیر را در پی دارد که درک خود بیمار را در درون نظام کنش عقلانی هدفمند یعنی در چارچوب پزشکی فنی، جذب و مستحیل می‌کند. در مجموع، زبان پزشکی موجب توسعه و حفظ نوعی تمایل به سرکوب و مستعمره کردن زبان جهان‌زیست شده است و روند عقلانی شدن جهان‌زیست و مستعمره‌زدایی از آن، مستلزم قدرت گرفتن بیمار است.

در مجموع، اهمیت زبان جهان‌زیست برای درمان پزشکی مؤثر و انسانی، بدیهی به نظر می‌رسد، به همان اندازه که تمایل پزشکان به نادیده گرفتن آن به نفع زبان پزشکی بدیهی می‌کند.آنچه مهم است اینکه زبان پزشکی می‌تواند کاملاً زبان جهان‌زیست را تحت سلطه و سیطره خود درآورد، آن هم به شیوه‌ای حاکی از مستعمره‌سازی و در شرایطی که در آن پزشک و بیمار هر دو از روی حسن نیت عمل می‌کنند و از فرایند عمل و نتیجه کار راضی هستند. بنابراین، برداشت هابرماس از مفاهمه دستخوش تحریف نظام‌مند می‌تواند در این‌گونه شرایط توضیحات و روشنگری‌هایی ارائه کند.

دانش غیرتخصصی درباره سلامت

مستعمره شدن جهان‌زیست و فقدان کنش ارتباطیباعث چشم‌انداز غیرتخصصی به مسئله سلامت شده است، تا جایی‌که مردم به غیرمتخصصان بیشتر از متخصصان در این حوزه توجه می‌کنند.در میان عامه غیرمتخصصان نوعی اعتماد فزاینده بابت «خبرگی و مهارت» که از قِبَل تجربه شخصی خود کسب می‌کنند، وجود دارد.این امر تاحدودی بیانگر بدبینی عمومی گسترده‌تری درباره «خبرگی و مهارت حرفه‌ای» است که بستر مهمی برای تحقیق و پژوهش درباره سلامت افراد در آینده خواهد بود.

در این راستا، مسئله‌ای که امروزه نگران‌کننده است، تغییر دستور زبان اشکال زندگی است. یک وجه از «دستور زبان اشکال زندگی» که هابرماس به آن اشاره می‌کند عبارت است از، «مناسبات در حال تغییر دانش و قدرت بین افراد «غیرمتخصص» یا همان شهروندان عادی و متخصصان وکارشناسان حرفه‌ای صاحب مدارک و مدارج علمی ـ دانشگاهی که به صورت ویژگی یا خصیصه بارز سرمایه‌داری متأخر درآمده‌اند.» (۲)آنچه برای مردم روشن است اینکه کارشناسان و متخصصان حرفه‌ای باهم اختلاف نظر دارند. دانش تخصصی و کارشناسانه، همواره محل مناقشه و تردید است و متخصصان و کارشناسان نیز به‌گونه‌ای فزاینده به منزله بخش اصلی و لاینفک دنیای سیاست و قدرت به شمار می‌روند که موجب بدگمانی و سوءظن افکار عمومی به کیفیت داوری‌های آنان می‌شود.

امروزه نمونه این چشم‌انداز غیرتخصصی به سلامت در رسانه‌های اجتماعی مثل: اینستاگرام، وبلاگ‌ها و میکروبلاگ‌ها مانند توییتر، تالارهای گفتگو یا چت‌روم‌ها و اپلیکیشن‌های از راه دور در حوزه سلامت، جزء پیام‌رسان‌ها و رسانه‌هایی هستند که این روزها به شدت مورد استفاده کاربران

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-09-05]

است و نگرانی‌ایی که از استفاده از این رسانه‌های اجتماعی در حوزه سلامت وجود دارد این است که اطلاعات متناقض و اخبار جعلی در این فضا پُر است. همچنین موضوعاتی که ممکن است خیلی مهم نباشند، شاهد هستیم برای کسانی‌که در این فضا فعالیت می‌کنند، به یکباره برجسته و سؤالات زیادی به‌وجود می‌آید و متخصصان نگران مطالبی هستند که در حال انتشار است و امکان دارد از طرف متخصص‌های این حوزه نباشد. بهترین نمونه آن درحال‌حاضر، نظر غیرمتخصصان درباره بیماری کرونا است.

بنابراین،مفهوم دانش عامیانه یا غیرتخصصی متضمن نوعی دغدغه بابت دیدگاه‌های ذهنی افراد عامی و غیرمتخصص است. این مفهوم به روشی اشاره دارد که در آن دیدگاه‌های مذکور در پاسخ به وقایع و تجربیات خاصی شکل می‌گیرند که امنیت را مورد تهدید قرار داده و تضعیف می‌کنند و به کمک اوضاع و احوالی که افراد در آن به سر می‌برند، شکل می‌گیرند. این مفهوم با «دستور زبان اشکال زندگی» سروکار و بابت آن نگرانی و دغدغه دارد؛ زیرا اشکال زندگی و صور حیات در شرایط مادی زندگی روزمره ریشه دارند. به بیان دیگر، دانش عامیانه تعبیری از دغدغه‌ها و نگرانی‌های جهان‌زیست که درصدد یافتن عرصه‌ای عمومی است، ولی غالباً مورد شناسایی و تأیید گسترده دو نیروی اصلی «نظام» یعنی دولت و اقتصاد قرار نمی‌گیرد.

بنابراین، زمانی‌که دانش غیرتخصصی در نتیجه بروز بیگانگی و اختلاف عقیده بین نظام و جهان‌زیست یا پیدایش جنبش‌های سازمان یافته معارض سربرآورد، شیوه‌ها و راه‌های جدیدی برای تفکر درباره معضلاتی فراهم می‌کند که تعریف آنها به‌طور سنتی، تحت سیطره و انحصار متخصصان حرفه‌ای قرار دارد.

نقش مصرف‌گرایی درمستعمره شدن جهان‌زیست

از دیگر دلایل مستعمره شدنِ جهان‌زیست،مصرف‌گرایی رو به رشد است که منجر به بی‌توجهی مردم به مسئله سلامت و حتی تخصص‌زدایی از پزشکی و اعتماد نداشتن به پزشکان شده است. به‌عبارتی، چرایی بی‌اهمیتی افراد به سلامتی خود را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱. مصرف‌گرایی روبه رشد وکاهش اعتماد به پزشکان. اغلب اظهارمی‌شود که انتقال از سرمایه‌داری «سازمان‌یافته» به سرمایه‌داری «نابسامان و لجام گسیخته» که در خلال سال‌های دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ رخ داد، تجسم نوعی تغییر کانون تأکید از «تولیدگرایی» به «مصرف‌گرایی» بوده است. گفته می‌شود که «جامعه معاصر اعضای خود را به‌طور عمد برحسب توانایی و ظرفیتشان به‌عنوان مصرف‌کننده به خدمت می‌گیرد و نه در مقام تولیدکننده.» (۱۶) و از آنجا که زندگی سامان‌یافته حول نقش تولیدکننده بر آن است تا به‌گونه‌ای هنجار تنظیم و قاعده‌مند شود، بنابراین زندگی سامان‌یافته حول نقش مصرف‌کننده باید بدون هنجارها، تنظیم و قاعده‌مند شود. (۱۷) در این میان، «خریدکردن» عام‌ترین استعاره برای جامعه مصرفی است و همان‌طورکه در حال حاضر بسیاری بر این باورند، مصرف‌کنندگان در نظام سرمایه‌داری لجام گسیخته و نابسامان تمایل به گشت زدن و خرید کردن دارند تا «امیال» و خواسته‌های خود را به منظور احیا و بهبود سلامت برآورده کنند. به علاوه، گشت زدن و خرید کردنِ مصرف‌کنندگان به‌طور فزاینده علاوه بر بخش «حرفه‌ای» در بخش‌های «مردمی» و «عامیانه‌ای» رخ می‌دهد.در نتیجه درک این نکته ضروری است که مصرف‌گرایی، از جمله خرید کردن برای سلامت در پیوند تنگاتنگ با جهش‌های سرمایه‌داری قرار دارد و به آن وابسته است، بنابراین منبع مناسبی برای مستعمره کردن جهان‌زیست به شمار می‌رود. همچنین، مصرف‌گرایی و مشتری‌گرایی، در حال حاضر به طور معمول به نظامِ دولت گره خورده است و تهدیدی برای شهروندی محسوب می‌شود. (۱۸)

۲. مصرف‌گرایی، ناظر به افت و تنزل شأن و جایگاه پزشکان در نسل قبل است و در خلال دهه ۱۹۹۰ شتاب و سرعت بیشتری پیدا کرد. بحث‌های مربوط به «پرولتاریزه کردن» و «تخصص‌زدایی»، در صورت زیاده‌روی و افراط، گواهی بر این کاهش عزت و احترام هستند. (۲) تز «پرولتاریزه کردن» مؤید این معناست که پزشکان بسیار شبیه سایر کارگران، به درون نظام تولید کارخانه‌سانی رانده شده‌اند که فاقد استقلال و مهارت، هر دو است. یقیناً تز «تخصص‌زدایی» نیز بر مناسبات در حال تغییر بین پزشکان و بیماران تأکید می‌ورزد. این فرضیه بر آن است که «روند عقلانی شدن هرچه بیشتر دانش و کاربست پزشکی و افزایش دانش غیرتخصصی درخصوص سلامت و بیماری، موجب تضعیف اقتدار پزشکی و به زیر سؤال رفتن انحصار آن بر دانش مربوط به سلامت شد. علاوه بر این، افکار عمومی درباره تمایلات پدرسالارانه متخصصان و کارشناسان حرفه‌ای موضع انتقادی دارد.

۳. از تبعات مصرف‌گرایی باید به تأثیرات عامدانه و غیرعامدانه سیاست سلامت دولت در برخوردهای پزشک ـ بیمار، و بازشدن پای «بازار داخلی» یا «شبه بازار» به بخش خدمات بهداشت ملی در سال ۱۹۹۱ اشاره کرد. تغییر در موازنه از بخش عمومی به خصوصی درخدمات بهداشت ملی بر این نکته تأکید می‌کنند که گرچه نقش دولت برای خدمات بهداشت ملی حیاتی و تعیین‌کننده می‌باشد، منطقی است بگوییم «خدمات بهداشت ملی بیانگر شیوه جدید از تدارکات است، یعنی تدارکات از جانب دولت بازاری شده و این مجموعه ترتیبات و تدارکات در مناسبات اجتماعی مراقبت سلامت، نحوه ارائه آن و تجربه مصرف تأثیر گذاشتند.» (۱۹)شاید بتوان گفت در این شرایطِ سیطره ابزارگرایی غیرمسئولِ مدیریت‌گرایی جدید که خود فرزند خلف دولت بازاری شده است، پزشکان از یک جهت «قربانی» به شمار می‌روند.

۴. همچنین، حرکت به سمت مصرف‌گرایی در مراقبت بهداشتی و

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-09-05]

مرکزیت‌زدایی از پزشکان در برخورد پزشکی پیوند نزدیکی باهم دارند؛ اما دور شدن از پزشکان لزوماً به معنای نزدیک شدن به بیماران نیست. (۲)به‌عبارتی، مصرف‌گرایی سبب ظهور یک رشته بی‌تقارنی‌های جدید و تحکیم و تقویت شماری دیگر می‌شود. شاید در همین جاست که می‌توان پیوندهایی با قدرت در حال افزایش مدیران در بخش تدارک و عرضه خدمات بهداشتی و تصمیم‌گیری خدمات بهداشتی را برقرار کرد.زیرا مدیران با استفاده از زبان فنی و لفظی باعث فریب آگاهانه و ناآگاهانه می‌شوند. مدیران سعی می‌کنند در عین پنهان‌کردن سرشت تناقض‌آمیز استدلال‌های خود، این تأثیر را به‌جای بگذارند که تلاش می‌کنند وارد مناقشه شوند. این مسئله که مدیران با این‌گونه استدلال‌ها احتمالاً خود را فریب می‌دادند سبب شد تا بی‌ثباتی موضع آنان در کانون توجه قرار گیرد. زیرا مدیران از زبان فنی در کنش راهبردی استفاده می‌کنند.

براساس آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت، تقابل دوگانه نظام و جهان‌زیستِ هابرماس و دیدگاه‌های مربوط به فرایند عقلانی‌شدنِ بیش از حد نظام و مستعمره شدن بیش از حد جهان‌زیست، چارچوب مناسبی ارائه خواهد کرد که نظریه نابرابری‌های سلامت در آن جای می‌گیرد. به‌طور کلی، فرضیه مذکور این است که نابرابری‌های سلامت را می‌توان به‌گونه‌ای معقول و موجه، به منزله پیامدها و تبعات غیرمستقیمِ رفتارهای اعضای نخبگان قدرت، متأثر از مجریان سرمایه‌دار تفسیر کرد. در این میان، دولت در مستعمره شدن نقش مؤثری دارد، زیرا دولت نیز شهروندان را به مشتری استحاله می‌کند. به‌عبارتی، دولت شهروندان را به مشتریانی تبدیل می‌کند که در برابر قدرت تثبیت‌شده قانونی پاسخگو هستند. هابرماس از این روندِ تبدیل شهروندان به مشتریان باعنوان «مورد الگویی مستعمره شدن» یاد می‌کند.این مستعمره شدن روی حوزه عمومی هم تأثیر می‌گذارد. با توجه به تعریف هابرماس از حوزه عمومی می‌توان گفت: امروزه با افزایش و گسترش نقش دولت و رشد و افزایش دغدغه‌ها، علایق و منافع خصوصی عظیم و رشد رسانه‌های گروهی و ارتباط جمعی، اصل عمومیت، روز به روز بیشتر تضعیف شده است. هابرماس بر این نکته تأکید می‌ورزد که گرچه «در گذشته مطبوعات، فقط می‌توانستند نقش واسطه را در فرایند تعقل و خردورزی افراد خصوصی، که به صورت عمومی و علنی گردهم جمع شده بودند، برعهده بگیرند. در حال حاضر، این تعقل یا خردورزی و استدلال تنها از طریق رسانه‌های گروهی و وسایل ارتباط جمعی شکل گرفته است.» (۱) که این خود باعث مستعمره شدن حوزه عمومی می‌شود. بنابراین، حوزه عمومی با مستعمره شدن توسط عقل ابزاری، سرکوب شده است. از این‌رو، امروزه ما با حوزه عمومی دستکاری شده‌ای مواجه هستیم که در آن دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ از مفهوم عمومیت در معنای مدرن آن برای تأمین نوعی تأیید همگانی برای خود استفاده می‌کنند.

نتیجه‌گیری

کنش ارتباطی مورد نظر هابرماس فقط یک عمل گفتاری نیست؛ بلکه شیوه‌ای برای بازآفرینی جامعه است. هابرماس، در نظریه کنش ارتباطی خود به‌دنبال ایجاد جامعه‌ای می‌باشد که در آن کنشگران بتوانند بدون تحریف با همدیگر ارتباط داشته باشند که این ارتباط فقط مبتنی‌بر استدلال و منطق باشد و هیچ‌گونه اجبار و الزامی در آن مداخله نکند. به‌عبارتی، او دوباره حوزه عمومی را با طرح این نوع کنش احیاء کرد. هابرماس این نظریه را در مقام ارائه راه‌حلی برای «استعمار جهان‌زیست» که ناظر به سلطه عقلانیت ابزاری و نظام بر جهان‌زیست می‌باشد، مطرح کرد و نشان داد که این روند باعث بحران‌های متعدد در جامعه سرمایه‌داری شده و تنها راه‌حل این قضیه رهایی «جهان‌زیست» از چنگ استعمار «نظام» نهفته است تا از این طریق جهان‌زیست بتواند به شیوه مناسب خود یعنی توافق ارتباطی آزادانه عقلانی شود. در این راستا، نشان دادیم که چگونه نظریه کنش ارتباطی و تقابل جهان‌زیست و نظام، ابزار یا تمهید نویدبخش خاصی برای کشف مناسبات پزشک‌ـ بیمار به‌طور عام و همین طور موضوعات محوری و اساسی دیگر مانند به مخاطره افتادن اعتماد در تعامل پزشک - بیمار است. همچنین پدیده‌های کلانی چون مشتری‌گرایی و مصرف‌گرایی جنبه‌هایی از عقلانی شدن گزینشی/ مستعمره شدن جهان‌زیست محسوب می‌شوند. حتی این فرایندها [مشتری‌گرایی و مصرف‌گرایی] به تحریف تعامل و ارتباط پزشک ــ بیمار منجر می‌شوند، با وجود اینکه هر دو در این تعامل و ارتباط از روی حسن نیت و با رضایت متقابل عمل می‌کنند. سعی کردیم نشان دهیم پروژه هابرماسی با تحلیل درباره تصمیم‌گیری درخصوص مراقبت سلامت، ابزاری بالقوه توانمند و انتقادی برای آشکارکردن کژدیسگی‌ها و تحریف‌های نظام‌مندِ «ایدئولوژی» یا «آگاهی کاذب» به ما می‌دهد و هدف استفاده از آن، فراهم کردن زمینه‌هایی برای آگاهی درباره تحریف‌های ایجاد شده در ارتباط از جانب گروه‌های قدرتمند است. همچنین، نشان دادیم که چگونه قرائت هابرماسی این امکان را می‌دهد که بتوانیم نابرابری و بی‌تقارنی‌های موجود در توزیع قدرت در مناسبات پزشک و بیمار را ارزیابی کنیم. البته تغییر و تحول در این مناسبات در گرو تحولات جامعه‌شناختی کلان قرار دارد.

به این مسئله اشاره شد که در حال حاضر برنامه‌های رسانه در حوزه سلامت بیشتر عاملی برای تبلیغ پزشکان بوده است تا مسیری برای ارتباط با شهروندان.

در نهایت موارد طرح شده را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد که دلیل اصلی عدم‌توفیق رسانه در حوزه سلامت و به تبع آن بی‌توجهی عموم به سلامت خود، نبود توازنِ موجود بین عقلانی‌شدن نظام و عقلانی‌شدن جهان‌زیست است و تنها به مدد گفتگو می‌توانیم این مشکل را حل کنیم.

در پایان تأکید می‌شود این مقاله تلاشی است در جمع‌بندی و مرتب‌سازی منابع موجود برای طرح مسئله و جای پژوهشی مستقل، روشمند و مفصل به زبان فارسی و با نمونه‌های مطالعاتی از رسانه‌های ایرانی، همچنان خالی است.

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-09-05]

Original

A Critical Approach to the Discourse of "Health" in the Media: Based on Habermas' Critical-Social Theories

Fatemeh Benvidi[1]*

Abstract

Background: In the last two decades, the concept of health has gained such a wide range of applications that it can no longer be defined or explained solely on the basis of traditional, conventional or classical theories.Health is now one of the areas of interest in the interdisciplinary field.One of these areas is media and health, because the media can be effective in making the audience smarter and trying to change the behavior of citizens in the field of health.This article tries to address the quality of the success of this issue [media and health] with a critical-social approach and Habermas theory.The theory of communication and dual interaction between the universe and the Habermas system has been used to answer the main question of the article namely: "Has the media been useful in the improvement of health of citizens?"

Methods: First, the key concepts of Habermas' theoretical approach were explained; Then, using Habermas concepts and ideas, health issues that are empirically researchable and have a strong impact are identified, and research questions are answered.

Results: In fact, research in the field of health indicates the special role and importance of this field in the continuation of individual and social life of the human race. On the one hand, these researches have established a very wide tendency towards cooperation and integration with behavioral sciences and biomedicine, and on the other hand, they show closeness and symmetry with critical social sciences, social theory and cultural criticism.

Conclusion: According to Habermas, one of the most important reasons for citizens' disregard of health and the failure of the media in this regard is the lack of balance between rationalization of the system and rationalization of the world and the use of strategic action instead of communication. The imbalance has also led to de-specialization, jeopardizing trust in physician-patient interaction, and major phenomena such as customer orientation and consumerism.

Keywords: Health Education, Social Media, Social Theory

منابع

1. Habermas J. The Structural Transformation of the Public Sphere: an Inquiry into a Category of Bourgeois Society. Cambridge: Polity Press; 1989.
2. Scambler G. Habermas, Critical Theory and Health. Translated by H. Nozari. Tehran: Elmi - Farhangi Pub; 2017. [In Persian]
3. Habermas J. The postnational constellation: political essays. Translated by K. Pouladi. Tehran: Nashre Markaz; 2001. [In Persian]
4. Kamalizadeh M. Conversation, A Tool for Social Consensus. Habl-Ul-Matin 2015; 4(10): 118-135. [In Persian]
5. Braaten J. Habermas Critical Theory of Society. New York: State University of New York Press; 1991.
6. Habermas J. The Theory of Communicative Action. Translated by K. Pouladi.Tehran: Iran Pub; 2005. [In Persian]
7. Pusey M. Jurgen Habermas. Translated by A. Tadayon. Tehran: Hermes Pub; 2005. [In Persian]
8. Habermas J. Communication and the Evolution of Society, Translated by T. McCarthy. Cambridge: Polity Press; 1979.
9. Tavana M. Critical Theory of Jurgen Habermas : the Example of Thinking of Interdisciplinary in Today Era. Interdisciplinary Studies in the Humanities 2011; 3(4): 91-116. [In Persian]
10. Habermas J. What is Universal Pragmatics? In Communication and the Evolution of Society. Translated by T. McCarthy. London: Heinemenn; 1979.
11. Moeini J. Life-world and Its Improtance for Political Theory. Tehran: Rokhdade No; 2015. [In Persian]
12. Erikson E, Weigard J. Understanding HabermasCommunicative Action and Deliberative Democracy. London: PolityPress; 2003.
13. Lessnoff, M. Political Philosophers of the Twentieth Century. Translated by K. Deihimi. Tehran: Mahi Pub; 1999. [In Persian]
14. Habermas J.The Theory of Communicative Action: Lifeworld and System: A Critique of Functionalist Reason. Translated by T. McCarthy. London: Heinemenn; 1987. Vol. 2 p. 140, 190.
15. Thompson I. Rationality and Social Rationalization: an Assessment of Habermas Theory of Communicative Action. In: Thompson J, editor. Studies in the Theory of Ideology. Cambridge: Polity Press; 1984.
16. Bauman Z. Life in Fragments. Cambridge: Polity Press: 1996.
17. Bauman Z. Liquid Modernity. Cambridge: Polity Press; 2000.
18. Habsbawm E. The New Century. London: Little, Brown & Co; 1999.
19. Gabe J, Calnan M. Health Care and Consumption. In: Williams S, Gabe J, Calnan M, editors. Health, Medicine and Society: Key Theories, Future Agendas. London: Routledge; 2000.

1. * Corresponding Author: Assistant Professor Academy of ArtsIR of Iran, benvidi@honar.ac.ir

[Downloaded from ijhp.ir on 2026-09-05]